

مخبر

سال سوم - شماره دوم - بهمن ماه ۱۳۹۳

به نام آنکه چون او هست من آرامم...
دانه های مرواریدی صدا، این روزها عجب آرامشی را می نوازند،
سپیدترین ترانه ها از آبی ترین آسمان خدا بر سر سبزترین درختان
می بارند تا نوید دهند آغاز زمستانی را که دور خیزی است برای
شروع یک بهار رنگارنگ تا
شورو شوق جوانی، زمین را روشن سازد.
... و دوباره سلام! به رنگ ما، به رنگ برف و به رنگ چشمان تو...
دور دی از جنس خستگی ناپذیری و نگاهی پر از مهربانی، از جنس
دیدگان تو!
بعد از تلاش های بی وقفه و عاشقانه جمعی جوان و پر دغدغه
، دوباره عازم قلب چشمان تو شدیم تا دمی ما را در کنار خستگی
درس و کار و دانشگاه ورق بزنیم و همراه جایت بنوشی و لذت اندکی
خواندن را با آرامش درک کنی. چندی پیش راه مان را با اعضای جدید
و پر شور آغاز کردیم، راهی که ناگفته نماند قبلا آغاز شده بود اما به
هر دلیلی نیمه تمام مانده بود... و حال ما دست بر زانو نهادیم و
پرچم را بلند کردیم تا ادامه دهیم این مسیر را و برای دمی آسایش و
آگاهی تو بنویسیم.
اولین شماره از این نشریه را برای عزیزان تازه واردی نوشتیم که قرار
است به جمع ما بپیوندند تا همه با هم و در کنار هم دانشگاهمان را
زیبا کنیم.
... و حال این دومین شماره از ادامه راه است که در دست تو به پرواز
در خواهد آمد تا اندیشه ات را به دنیایی ببرد که برای آن ساخته شده
ای
دنیایی آرمانی از جنس حق، عدالت و مهر...
تلاش ما فقط برای بهتر شدن است؛ برای رسیدن به بهترین ها.
سجاد تبسمی دوست ماسوله
بهمن ماه یک هزار و سیصد و نود و چهار خورشیدی

مخبر

مخبر

نسل دست تکان دادن برای هواپیماها

هوای خیام در معرض آلودگی است رسانه حسینی

فارغ التحصیلان زندان (طنز سیاسی)

جنايات يك ذهن مخدوش

معرفی کتاب



سروش امیدوار

هشدار!

هوای دانشگاه خیام در معرض آلودگیست



مدت هاست در این فکرم که چرا بعد از انقلاب علارقم اینکه در زمینه های متعدد علمی، نظامی، سیاسی و... کشورمون رشد بی سابقه ای داشته چرا در برخی از زمینه های فرهنگی، مثل نوع زندگی مردم، اخلاق اجتماعی صداقت و یکرنگی، دوستی و همدلی و ... تنها رشدی نداشتیم بلکه در برخی موارد پسرفت هم کرده ایم. با خودم گفتم باید سراغ کتابهایی مثل کتاب دغدغه های فرهنگی برم و علت رو از اونجا بررسی کنم تا اینکه توی تحقیقاتم یک قسمت این کتاب خیلی برام جالب بود که نوشته :

«واقعاً امروز مسائل فرهنگی کشور زمین افتاده است. همه خودشان را فرهنگی میدانند، همه نسبت به مسائل فرهنگی اظهار شوق و علاقه می کنند و آن را در بیانات و اظهاراتشان مهم نشان میدهند، اما حقیقتاً کار فرهنگی در کشور متناسب با پیشرفت و ریشه دواندن انقلاب در جامعه نیست.»

این کلمه «همه» که داخل متن ارزش استفاده شده، منو به فکر فرو برد که شاید علت این همه عقب ماندگی کشورمون حضور افرادی ناآگاه نسبت به مسائل فرهنگی به عنوان مسئول در جایگاه های فرهنگی کشوره. این شد که تصمیم گرفتم به سراغ یکی از با تجربه ترین و بهترین مسئولین فرهنگی که شهرت جهانی داره برم و نظارشون رو راجع به نحوه کار فرهنگی در دانشگاه بیرسم که خداروشکر صحبت های شیرینی در این خصوص داشتند؛ به عنوان اولین سوال وقتی پرسیدم نظرتون راجع به اوضاع فرهنگی کشور مون چیه، خیلی متأثر شدند و گفتند:

– من به قدری از اوضاع فرهنگی کشور احساس نگرانی میکنم که گاهی نیمه شبها از خواب بیدار میشوم و گریه می کنم...!

این جمله باعث شد تا تلنگری به من بخوره و بتونم بحث رو جدی تر پیش بگیرم و فقط سوال بیرسم و منتظر جوابهای شیرین استاد باشم.

– به نظرتون چطور میشه داخل دانشگاه کار فرهنگی اثر گذار کرد؟

– به نظر من مهمترین و تاثیر گذار ترین کار فرهنگی اینه که مسئولین دانشگاه و بخصوص اساتید همگی خودشون انسانهای با فرهنگ، دوست داشتنی و اهل علم و تقوا باشند تا ناخود آگاه وقتی کسی در یک همچنین محیطی قرار گرفت، خودش متوجه بشه که باید چطوری در جامعه رفتار کنه تا مورد قبول دیگران باشه. ولی اگر مسئولین و اساتید این مسائل را رعایت نکنند، طبیعتاً نمیشود از دانشجو انتظار داشت که رعایت کند بنابراین نحوه عملکرد مسئولین و به ویژه مسئولین فرهنگی دانشگاه بسیار حائز اهمیت است.

– حالا که بحث مسئولین فرهنگی شد، ازتون پرسیدم :

به نظر شما کسی که مسئولیتی درحد معاونت فرهنگی دانشگاه داره بایستی چه خصوصیتی داشته باشه؟

– در جواب، چشمانشون گرد شد و لبخند ملیحی روی لباشون جاری شد طوری که حس کردم، عجب سوال خوبی پرسیدم. ایشون گفتند:

ببینید همانطور که یه آدم برای زندگی به هوا نیاز داره، تا زنده بمونه، جامعه هم برای حیاتش به فرهنگ نیاز داره پس کسی که مسولیت سنگینی مثل مسئولیت فرهنگی دانشگاه داشته باید خوب حواسش باشد که هوای دانشگاه توی دستای اونه و اگر کاری بکنه که هوا یه مقدار آلوده بشه، تنفس همه رو با مشکل روبه رو میکنه، از طرفی باید کاملاً آگاه باشه که دشمنان ما تمام قدرت و امکاناتشون رو به صحنه آوردند که با فرهنگ ایرانی اسلامی ما مقابله کنند و مردم مارو از اصل و ریشه خودشون جدا کنند و اخلاق رو در جامعه به قهقرا ببرند. پس باید هم روش مقابله

با دشمن رو خوب بشناسه و هم به ابزارهای کار فرهنگی آشنا باشه.

بهترین، رساترین، مؤثرترین و نافذ ترین ابزار کار فرهنگی هم هنره که خیلی باید به اون توجه کنیم چرا که به یک هنر سطح بالا که نداریم، به شدت نیازمندیم. پس بایستی از این ظرفیت ۵۵۰۰ نفره دانشجویان دانشگاه خیام استفاده کنید و به **تقویت مهارت های هنرمندان** دانشگاه پردازیداما نکته دیگری که به نظرم مهمه اینه که خوبه در برخی از مواقع، هوشیارانه از فرهنگ غرب آن چیزی که

برای ما واقعاً حیاتی است را یاد بگیریم. چرا که چیزهای خوب، زیاد دارند اگر این چیزهای خوب نبود، غرب با این همه فساد که دارد به اینجا نمیرسید، آنها چند عنصر واقعاً حسابی دارند که ما و بخصوص مسئولین ما به آنها بسیار نیازمندیم: **نظم، خستگی ناپذیری و پرکاری عناصر مثبت و مطلوب فرهنگ آنهاست که باید مردم ما این ها رو یاد بگیرند.**

پاسخ های استاد منو به فکر وادار میکرد، طوری که هم خوشحال شدم و هم ناراحت: خوشحال از اینکه عجب راهکارهای فوق العاده ای برای تقویت فرهنگ دانشگاه دادند: هنر رو راز فرهنگسازی معرفی کردند و گفتند **برای ساختن دیگران اول باید از خودمون شروع کنیم...**

و ناراحت از اینکه وقتی مطالبشون رو با اوضاع دانشگاه خودمون مقایسه می کردم اختلاف زیادی میدیدم!

آخه الان حدود ۴ ماهه که دانشگاهمون معاون فرهنگی نداره و مسئولین هم انگار خیلی براشون مهم نیست این هوایی که ما دانشجویها توش نفس میکشیم سالمه یا نه !!! از طرفی هم وقتی میبینیم بعضی از مسئولیتمون انگار یه رباط اند که وقتی ساعت کاریشون تموم میشه کلاً دیگه خبری ازشون نیست و فوری میرن خونهشون خیلی حالم گرفته میشه، اصلاً انگار نه انگار که کشورمون در حوزه فرهنگ شبیخون زده شده...

آخ، آخ ... گفتم شبیخون زده، یاد یه جمله دیگه از استاد افتادم که می گفتند **ما از غفلت مسئولین شبیخون زده شده ایم**، واقعاً خواب بر ما غلبه کرده و وقتی دشمن داره کار میکنه، با خیال راحت گرفتیم خوابیدیم!!! حداقل انتظاری که از مسئولیتمون و بخصوص مسئولین فرهنگیمون وجود داره، اینه که جانانه به میدان بیان و قبول کنند که الان در یک جنگ سخت و سنگین علمی، فرهنگی قرار داریم و لحظه ای کوتاهی اونها سرنوشت یک ملت رو تغییر میده. بابا مگه نگفتن الان ایران توی یک پیچ تاریخی قرار داره و نگاه آیندگان به تلاش ها و فعالیت ها و مجاهدت های ماست؟ پس چرا کم کاری؟ آخه **چرا فرهنگ رو دست کم می گیریم؟** آخه چرا؟

بگذریم؛ در آخر هم حیفم اومد نگم وقتی صحبت های استاد رو شنیدم با خودم عهد بستم که **باید برای کشورم شبانه روز تلاش کنم** و تصمیم گرفتم همه وجودم رو به میون بیارم و برای پیشرفت کشور عزیزم تلاش کنم. باشد که مسئولیتمون هم به خودشون بیان و **از روزمرگی خارج بشن** و یه کم جدی تر به فرهنگ نگاه کنند ...

سلام، اینجانب خالی فسور هستم!! مو فارغ التحصیل از دانشگاه خارج میباشم که به خاطر التماس های زیاد همی سردبیر!! برای نظارت و کنترل اوضاع همی نشریه دوزاری آلودم. .. اگه ای بچه های نشریه حرفی زدن به کسی برخورد به خودم بکن گوششانه مکشوم. چهارتا جوونن کلشان بو قرمه مده شوما ناراحت نرن. فعلاً جاده خاکین ولی بچه های خوبی بشن مودوم براشان ايفالتشان کونن. هرگونه انتقاد و پیشنهادیم داشتن برا خودتان نگه درن چون مو اصلاً فرد انتقاد پذیری نیستم. همیه که هست اصلاً هم اعصاب نداروم. حالا هم تا قاطی نکردوم از تو کادر مو برن بیرون!





سجاد تبسمی

نسل دست تکان دادن برای هواپیماها

آری ما سوخته ایم اما معنای سوختن و خاکستر شدن را کسانی فهمیدند که امروز تکراری شده اند، امروز داستان هایشان قدیمی شده است!! همان هایی که وقتی می گویی تا هشت بشمار با هر عددش دریایی اشک میریزند...

سی و پنج سال گذشته است، اما هنوز صدای نعره های خیماره ها به گوش می رسد... هنوز باران خشک

شیمیایی سرفه می کند، هنوز دخترک چشم به راه پدرش عکس او را گرفته بر می دارد و هنوز مادر ها بر سر خاک بی مزار جگر گوشه هایشان جوی خون می بارند!!!

... و امروز عده ای از آنها رفته اند و فراموش شده اند، عده ای هستند اما نفسی ندارند برای دفاع، حتی از خودشان و عده ای که فراموش کرده اند چه کسی بوده اند و هم رنگ شده اند...

فرقی نمی کند مسیحی هستی یا مسلمان، شیعه هستی یا سنی، سفیدی یا سیاه، ترک هستی یا بلوچ، کرد هستی یا فارس، جنوبی هستی یا شمالی، مردی یا زن و و فرقی ندارد چه کسی هستی؛ مهم این است که تو... ایرانی هستی، آری ایرانی هستی، از دیار پارس، سرزمین کروش دادگر، فردوسی رنج کشیده، حافظ عاشق، کشور مرز پر گوهر...

آری تو اهل این سرزمینی؛ خاکت، خونت، سرشتت از جایی سرچشمه میگیرد که هیچ گاه ظلم را قبول نخواهد کرد! هیچ گاه بی عدالتی را چشم نم بندد و هیچ گاه جوانانش ساکت نمی نشینند...

تو هر سلیقه ای هم که داشته باشی برای کشورت جان خواهی داد، چون تو ناموست را دوست داری.

پس حال داستان های تکراری را خواهی فهمید، اشک های دلبری را می فهمی و شهید را می فهمی...!

پس قضاوت با تو و لحظه ای تفکر...

انگار دیگر تکراری شده است داستان هایشان، انگار قدیمی شده اند، انگار دل مان را زده اند... آخر چقدر قصه های تکراری؟ چقدر گریه های دلبرانه؟ هر داستان و بارانی که بود تمام می شد و بند می آمد؟! اما این ها انگار از گفتنش خسته نمی شوند!!!؟ مگر چاکر کرده اند!!!؟

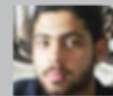
من آن روز ها را ندیده ام و نمی توانم درکی از آن شب های سرد آفتابی داشته باشم، شب هایی که آن مردان از گفتنش می لرزند و روز هایی که مادران برای نقلش بیاید سر بر بالین بگذارند و همه ی اشک هایی که میریزد را، نمی فهمم!!!؟

نسل من، نسل هفتادی هایی است که ادعا دارند نسل سوخته اند!!

نسلی که تا چشم برهم می زند تمام دنیا تغییر می کند، نسلی که خاطره هایش را فراموش نم کند چون خاطره خوشی ندارد از خانواده اش چون دیگر خانواده ای ندارد، چون نامش فرزند طلاق است... نسلی که تفریحش دنیایی است که نامش را مجازی گذاشته اند؛ یعنی هیچ چیزش واقعی نیست، خنده هایش الکی مثلا است، گریه هایش الکی مثلا است، حرف هایش الکی مثلا است و دنیایش به اندازه صفحه گوشی اش کوچک... نسلی که کارش شده مد تا خودش را با لباسش، با مویش، با آرایشش بزرگ کند، آری نسل من، نسل سوخته است چون هرچه مینویسی تمامی ندارد چون...

اما یک چیز را خوب می دانم نسل من خاکستر نشده است!! نسل

من شبها موج سرش را نم ترکاند، نسل من پاهایش سالم است، نسل من وقتی هواپیما از بالای سرش عبور میکنند سرش را بالا می گیرد، لبخندی می زند و یاد یاد دوران کودکی اش می کند که برای هواپیما ها دست تکان می داد... هیچ وقت از ترس آن ها به زیر زمین خانه فرار نکرده است...



علیرضا موید

چالش های دینی

چرا حجاب؟

قسمت اول

سوال:

چرا اسلام با وارد کردن حجاب زنان را محدود کرده است؟ زنان که نیمی از جامعه را تشکیل میدهند، چرا باید به خاطر حجاب از آزادی محروم و در خانه منزوی شده و از نظر فکری و فرهنگی به عقب رانده شود؟ آیا فاصله ای که حجاب بین مردان و زنان می افکند، مردان را نسبت به زنان حریص تر نمیکند؟

جواب:

با توجه به اهمیت و گستردگی این بحث ان را به دو قسمت تقسیم میکنیم که در قسمت اول به حجاب در اقوام و ادیان مختلف اشاره کرده و در قسمت بعد به فلسفه ی ان می پردازیم...

حجاب در اقوام و ائین های مختلف به شهادت متون تاریخی، در اکثر قریب به اتفاق ملت ها و ایین های جهان، حجاب در بین زنان معمول بوده است و مورخان به ندرت از اقوام بدوی که زناشایان دارای پوشش مناسب مناسب نبوده یاد میکنند.

در اینجا به بعضی از ملت ها و ائین ها که به پوشش و حجاب زنان اهمیت خاصی میدادند اشاره میکنیم:

۱. حجاب در یونان: در دایره المعارف لاروس درباره ی پوشش زنان باستان آمده است: «زنان یونانی در دوره های گذشته، صورت و اندامشان را تا روی پا می پوشاندند» جالب اینجاست که ویل دورانت میگوید: یکی از خدایان یونان به نام «ارتمیس» به «الهه عفت» معروف بود که به عالی ترین الگو برای دختران جوان به شمار می آمد. ۲. پوشش زن در ایران: در مورد پوشش زنان ایران باستان، مطالب زیادی در تاریخ وجود دارد ویل دورانت می گوید: «زنان طبقات بالای اجتماعی جرات انرا نداشتند که جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند به طور کلی در نقش هایی که در ایران باستان بر جای مانده، هیچ صورت زن دیده نمی شود و نامی از ایشان به نظر نمی رسد».

۳. حجاب در شریعت حضرت ابراهیم و موسی: در کتاب تورات چنین میخوانیم: «فقه چشمان خود را بلند کرده و اسحاق را دید و از شتر خود فرود آمد، زیرا از خادم پرسید: این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می آید؟ خادم گفت: آقای من است، پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید.» ویل دورانت نیز درباره ی پوشش یهودیان میگوید: «در طول قرون وسطا، یهودیان همچنان زنان خویش را با البسه فاخر می آراستند، لکن به آنها اجازه نمیدادند که با سر عریان به میان مردم بروند».

۴. حجاب در شریعت حضرت عیسی: جرجی زیدان نویسنده ی مسیحی می نویسد: مسیحیت نه تنها احکام دین یهود در مورد زنان را تغییر نداده و قوانین شدید انرا استمرار بخشیده است، بلکه در برخی موارد، قدم را فراتر نهاده و با تاکید بیشتری وجوب حجاب را مطرح ساخته است.

در انجیل نیز می خوانیم: «همچنین زنان خویشان را بپارایند به لباس مزین به حیا و پرهیز، نه به زلف ها و طلا و مروارید و رخت گران بها...»

براستی حجاب دربردارنده ی چه اهداف والا نیست که در تمام صفحات تاریخ ملل متمدن و ادیان الهی به چشم میخورد؟

در شماره ی بعد در این مورد بحث خواهیم کرد...



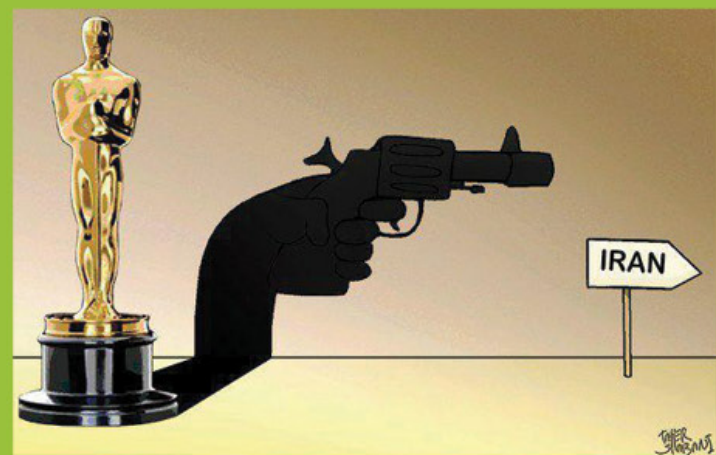
حاشیه

اسکار به خدا تو مسلمون نیستی!!!



مسعود فرشته پور

قبل از هبوط دی وی دی و بلوری بر روی این کره خاکی، در سال‌های دور، فیلم‌ها نگاتیوی بودند و به صورت ژانری گذران زندگی می‌کردند. نگاتیوها به خوبی و خوشی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و بعضی اوقات با وصلت‌های بین ژانری فرزندی تخیلی به دنیا می‌آوردند. تا اینکه از دور دست‌ها در مغرب زمین فرزند نامشروع سرندیپیتی که رگ و ریشه‌ای تخیلی داشت با فرانکینشتاین که از اهالی ژانرهای خشن بود، چشم به جهان گشود. آن‌ها نام «اسکار» را برای او برگزیدند. اسکار از همان دوران کودکی به زورگیری و پاره کردن نگاتیوهای دیگران پرداخت. او عده‌ای از فیلم‌های بی سر و پا را دور خود جمع نمود و ژانر «وسترن» را ایجاد کرد. در فیلم‌های وسترن به دلیل قدرت زیادی که اصحاب هنر به آن‌ها بخشیده بودند به ژانرهای دیگر زور می‌گفتند. هیچ کس تاب مقابله با آن‌ها را نداشت و گاهی هم که یک فیلم ترسناک یا پلیسی علم قیام می‌افراشت، نگاتیوهای وسترن به سرکردگی «اسکار» همه را پلان پلان می‌کردند تا عبرت سایرین شود. کار به جایی رسیده بود که ساکنین دراماتیک جهان رنگ باخته و زندگی سیاه و سفیدی پیدا کرده بودند. تا اینکه فیلمی با درون مایه قوی و با یک پشتیبانه محکم تاریخی در نگارستان اسلام پا به عرصه‌ی فرهنگ گذاشت. پدرش نام او را «محمد رسول الله» گذاشت. او از همان ابتدا با ظلم و بی عدالتی جنگید و گفت: «فیلم‌های رنگی و سیاه و سفید با هم برابر و برادرند و میزان برتری قوت فیلمان‌هاست». فیلم‌ها با یکدیگر هم راه شدند و به تدریج هم توانستند به تکنولوژی پخش دیجیتال دست پیدا کنند. همه به برتری «محمد رسول الله» ایمان آورده‌بودند و به جمع پیروان او مخلوق گشته‌بودند. قدرت و نفوذ وسترن‌ها بسیار کم شده بود و حتی توان تسلط بر روی فیلم‌های دراماتیک را هم نداشتند. ولی با همه‌ی این تغییرات همچنان اصحاب هنر و رسانه در پشت پرده از اسکار و دار و دسته او حمایت می‌کردند و اجازه‌ی رویارویی «محمد رسول الله» با اسکار را نمی‌دادند. آن‌ها می‌دانستند در این نبرد اسکار به زانو درخواهد آمد و دیگر نمی‌تواند بر دیگر ژانرهای جهان احاطه داشته باشند. این در حالی بود که خود اسکار ادعای پیرویی از «محمد رسول الله» را کرده‌بود ولی همه‌ی پلان‌ها می‌دانستند که این لافی در غربت است....



همه جا امن و امان است

چند روزی می‌شود که اوضاع تمام مناطق جهان به نحوی اعجاب آوری آرام است. نه جنگی، نه درگیری و نه حتی فحش و ناسازی. در این اوضاعی که جهان در صلح و صفای مطلق به سر می‌برد با خبر شدیم در دورترین نقطه جهان، در قاره‌ی مردمی که جان جهانیان به جان آن‌ها گره خورده و سطح بالای امنیت

باعث شده حداکثر ارتفاع پرچین خانه‌ها ۵۰ سانتی متر باشد و از شدت رفاه دیوار خانه‌هایشان را از زمرد می‌سازند، خون نه چندان زیادی که رنگ آن هم به سفید می‌گراید از دماغ یکی از مسلمانان کشور دوست و کوچک نیجریه آمده. طبق خبرهای ارسالی از خبرنگار اعزامی ما به محل حادثه، اثر این

چندی پیش رئیس سازمان زندان‌ها اعلام کرده بود که ۱۱ هزار زندانی درون زندان کارشناس شده اند!!

از شما چه پنهان که من به عنوان یک دانشجو شاخ درآوردم که ای بابا دم رئیس سازمان زندان‌ها گرم، چه کار بزرگی! چه اراده قوی ای! چه همت بلندی! و چه وجهه وجهه... اما کار کار بزرگی بود و من هم زیاد با خودم کلنجار می‌رفتم که ای بابا اصلاً از فردا از دیوار خونه ی مردم برم بالا که پلیس بیاد منو بگیره و بندازه زندان تا اونجا بدون دادن حتی یک ریال شهریه ادامه تحصیل بدم و کارشناسیمو بگیرم و پله های ترقی رو یکی پس از دیگری در نوردم...

جاتون خالی با یه برنامه ریزی دقیق تصمیم گرفتم نقشه شومو اجرا کنم. خلاصه لحظه ی موعود فرا رسید و وقتی که مشغول خالی کردن خونه ی صاحبخونه ی بخت برگشته بودم برادران نیروی انتظامی سر رسیدن و من رو کت و بال بسته گرفتن و انداختن زندون. جاتون خالی! تو بنده ما همه جور آدم بود از زورگیر و اسید پاش و ورشکسته بگیر تا دزد و قاتل و... که بنده از دیدار با این حضرات بسیار مشعوف شدم!

چند روزی که گذشت به اون زورگیره گفتم: داش! کلاس از کی شروع میشه؟! اونم نه گذاشت نه برداشت گفت: بیشین بینیم باووو!!! باقالی! کلاس کیلو چنده؟؟؟

قضیه رو که بهش گفتم، گفت اینجا کلاس مِلاس خبری نیس گاهی اوقات یه چیزایی میان میگن. کشتی رویا هام داشت غرق میشد که ورشکسته گفتم: بین اینجا کلاس برگزار میشه ولی مدرکش معتبر نیست. گفتم ای دل غافل ینی چی مدرکش معتبر نیست؟ کجا مدرکش معتبره؟ گفتم فقط یه دونه زندان در جهان مدرکش معتبره اونم زندان اوینه. گفتم آها منظورت هتل اوینه دیگه نه، خندید و گفت آزاره من اول محکومیم اونجا بودم، عین دانشگاه؟! اونجا زندانیاش هم

سید رضا صفایی

خاطرات یک زندانی

دکتر مهندس! می گفت من اونجا با م-ه و بز هم بند بودم!

گفتم بز کیه؟؟ گفت بز- دیگه ما اونجا بهش می گفتیم بز! گفتم به م-ه چی می گفتین گفت م-ه رو که کسی جرات نداشت کمتر از گل بهش بگه هرچی میخواست براش مهیا بود، از میوه و لباسای خوشگل گرفته تا استخرو سونا و جکوزی!! گفتم اونجا یم قوانین دانشگاه برقراره؟ گفت آره ولی با یه کم تفاوت!

گفتم چه جور ی؟ گفت مثلاً اونا هدفشون از حذف و اضافه، حذف نیورهای شایسته و کار آمد و در نهایت نظام اضافه کردن نیورهای متعلق که برای آب خوردنشونم از بالا دستیا اجازه میگیرن!

گفتم اونجایم انجمن علمی دارن؟ گفت آره ولی بازم با یکم تفاوت! گفتم چی؟ گفت اونجا چهار نوع انجمن داریم: یک (انجمن دزدی از بیت المال با روش های نوین! دو) خیانت به مردم! سه) انجمن جاسوسی و چهار) انجمن آزادی بیان که اکثرشون زندانیاش فکر میکردن به بهونه آزادی بیان میشه هر عرضی رو زد...!!

و خلاصه زندانش (دانشگاهش) خیلی باحاله و همه چیز توش پیدا میشه حتی گوشی!! منو میگی مته ماست وافتنه بودم همین جور که داشتم حرفای این بنده خدا رو!! بالا پایین میکردم توو رویا بودم که زد به شونمو گفت آهالایی کجایی تو؟؟؟ برو بگیر بخواب که ادامه ی بحثو فردا بهت بگم تا خوب روشن شی.

منم خوابیدمو پشت دستمو داغ کردم که دیگه همچین خطایی نکنم و اگر حتی دانشگاهمون به بهانه ی تجهیز آزمایشگاه شهریه رو افزایش داد من با کمال میل بپذیرم تا این روزگار دون این چنین به من ساده بخت برگشته پشت پا نزنه... اما حیف که از من که گذشت شما این کارو نکنینو همون صدلیای گرمو نرم دانشگاهتونو سفت بچسبین



مسعود فرشته پور

تمامی مسلمانان و شیعیان آن کشور در امنیت، سلامت و آرامش کافی گذران زندگی می‌کنند در پایان گفتی است در پی این حادثه ناگوار رئیس جمهور وقت نیجریه و ۹۹ درصد دیگر مردم این کشور به دین اسلام گرویده‌اند. خبرنگار خبرگزاری (نتان چاخان) غرب آفریقا، نیجریه، زاریه، گیالسو

۳ روز عزای عمومی اعلام کرده است. کشور عربستان که پشتیبان تمامی مسلمانان و مظلومان جهان است، کشور خاطی را به حمله‌ی نظامی تهدید کرده. سازمان ملل متحد و شورای امنیت تحریم‌های سختی را علیه نیجریه وضع کرده‌اند. طبق آخرین اخبار خون ریزی دماغ آن یک مسلمان قطع شده است و

اتفاق ناگوار در تمامی کشورهای غربی به مردم با عزت رنگین پوست مرخصی داده شده‌است. مردم نوع دوست فرانسه در مقابل سفارت نیجریه در این کشور شمع روشن کرده‌اند. دستگاه دیپلماسی ایران پس از محکوم کردن دولت وقت آن کشور و ذکر این نکته که منتظر عواقب سخت این رویداد عوامل مقصر باید باشند، در ایران

تکنولوژی‌های شگفت‌انگیز در خودروها

راننده به آن نگاه می‌کند شناسایی کرده و ابزار متقابل مربوطه را باز کند.

خودروی سری ۷ کمپانی بی ام و مجهز به دزدگیری است که دارای صفحه نمایش رنگی لمسی است

شما می‌توانید اطلاعات زیادی را درباره خودروی خود در دزدگیر کوچک آن ببینید. از طرفی به شما این امکان را می‌دهد تا بتوانید موتور ماشین را روشن و خاموش کنید. این سیستم را می‌توان با پدهای شارژی بدون سیم در کنسول بی ام و شارژ کرد.

خودروی اتوماتیک کمپانی میتسوبیشی می‌تواند خودروی شما را پارک کند

این خودرو می‌تواند به طور آزادانه و مستقل نسبت به شرایط جاده و ترافیک عکس العمل نشان دهد. اما از همه مهم تر می‌تواند خودروی شما را پارک هم بکند که یکی از ویژگی‌های بسیار جالب آن محسوب می‌شود. خصوصاً برای آن دسته از افرادی که در شهرهایی زندگی می‌کنند که فضاهای پارک کردن بسیار تنگ است.

تا یادم‌ان نرفته بهتر است درباره بهترین ابتکارات جدید صنعت خودرو یعنی سیستم رانندگی اتوماتیک تسلا صحبت کنیم

تسلا نسخه جدید نرم افزارش را اواخر امسال ارائه کرد و با استقبال مواجه شد. به روزرسانی‌ها با تنظیم خودکار فرمان تغییر خودکار مسیر هشدار تصادف و پارک خودکار بین دو خودرو همراه است. رانندگی اتوماتیک هم بسیار عالی است.

تسلا در تلاش است تا بتواند سیستم تماماً بدون راننده‌ای را توسعه دهد.

درست مانند یک گوشی صاحبان آن می‌توانند نرم افزار آن را به روز کنند تا بتوانند به مزیت‌های جدید ماشین تسلا دسترسی داشته باشند.



میرایس مربوط به کمپانی تویوتا به کار رفته است. این کمپانی بر آن است که تا سال ۲۰۱۷ در ایالات متحده حدود ۳۰۰۰ خودروی میرایس را به جاده‌ها بفرستد.

این خودروی مفهومی بدون راننده دارای چهار صندلی راحتی موتوردار است که قابلیت چرخش برای گفتگوی رو در رو را دارد.

کمپانی مرسدس بنز در پنج ژانویه در نمایشگاه الکترونیکس در لاس وگاس از خودروی مفهومی آینده خود رونمایی کرد. صندلی‌های این خودرو قابلیت چرخش داشته و امکان گفتگوی رو در رو را فراهم می‌کند.

خودروهای آینده کمپانی ولوو با وضعیت و حالت‌های متفاوت برای آرامش و رانندگی

کمپانی ولوو خودرویی مفهومی به نام کانسپت ۲۶ ساخته که دارای سه وضعیت «آرامش» «رانندگی» و «ایده» است. در حالت رانندگی خودرو می‌تواند هر چیزی را که باعث حواسپرتی می‌شود به حداقل برساند. در شرایطی که در حالت آرامش صندلی‌ها خوابانده شده و به راننده این امکان را می‌دهد تا بتواند از طریق صفحه نمایشی که به داشبورد متصل شده تلویزیون تماشا کند. حالت «ایده» حالتی بین رانندگی و آرامش است و صندلی‌ها را کمی می‌خواباند.

در شرایطی که خودروی کانسپت ۲۶ کمپانی ولوو بسیار شبیه خودروی مفهومی کمپانی مرسدس بنز است اما در این خودرو شما می‌بینید که چگونه فضای داخلی آن می‌تواند با رانندگی مستقل و آزاد هماهنگ باشد. **خودروی میشن ای کمپانی پورشه که ظرف پنج سال آینده به بازار خواهد آمد دارای داشبوردی هولوگرافیک است**

خودروی مفهومی تمام الکتریکی با دامنه سرعتی حدود ۳۶۰ کیلومتر در ساعت که تنها ظرف ۱۵ دقیقه شارژ می‌شود.

این خودرو دارای تکنولوژی ردیاب چشمی است که قادر است نقطه‌ای از داشبورد را که

دهد که در شرایط آسوده و راحتی هستید. اگر این سیستم متوجه شود که شما دچار استرس هستید پشت شما را ماساژ خواهد داد. آنگاه راننده می‌تواند انتخاب کند که این کار انجام شود یا نه.

یکی از مسائل مربوط به سیستم‌های شبه خودکار این است که اگر حواستان پرت شد شما را آرام خواهد کرد. اما حتی اگر سیستمی با هوشمندی بسیار بالا هم خودروی شما را براند باز هم باید حواستان باشد تا در بعضی امور مداخله کنید و در صورت نیاز، خودتان رانندگی کنید.

شرکت موبایلای سیستمی را ابداع کرده که می‌تواند مولفه‌های ایمنی را بر روی هر داشبوردی کامل کند

این کمپانی توانسته یک سیستم پیشگیری از تصادف با کمک دوربین طراحی کند که می‌تواند روی هر خودرویی نصب شده و به رانندگان کمک می‌کند تا از بروز خطر آگاه شوند.

کمپانی وی ری هم به طور مشابه از واقعیت افزوده استفاده می‌کند بنابراین باعث می‌شود اطلاعات لازم روی شیشه جلوی شما ظاهر شده تا حواستان به جاده باشد.

باتری با سوخت قوی هیدروژنی می‌تواند خودروی مفهومی تویوتا را در قالب بخشی از تلاش سازندگان خودرو برای تولید خودروی ایده آل و شهری و هوادار محیط زیست کامل کند

این خودرو که اف سی وی پلاس نام دارد دارای تکنولوژی باتری سوخت هیدروژنی با قدرت بالا است که هم اکنون در خودروی

خودروها باید هوشمند، آرامش بخش، راحت برای استفاده و در یک کلام بهترین باشند. به خاطر همین است که تولیدکنندگان خودرو و شرکت‌های فنی، خودروهای جدیدی طراحی کرده‌اند: از داشبورهای هولوگرافیکی گرفته تا صندلی‌های چرخان.

کمپانی نیسان از فرمانی پرده برداری کرد که می‌تواند به یک تبلت تبدیل شود.

این خودروی مفهومی که کمپانی نیسان در ماه اکتبر از آن پرده برداری کرد، دارای فرمان متحرک است که به تبلت تبدیل می‌شود. این خودروی مفهومی دارای صفحه‌ی نمایش لمسی است که به شما این امکان را می‌دهد تا بازی‌های ویدئویی انجام داده و با دوستانتان چت کنید.

این خودروی مفهومی کمپانی نیسان کمی دور از واقعیت به نظر می‌آید در واقع تبلت بزرگ قابل راندن آن به شما امکان را می‌دهد که درست مثل یک آی‌پد بتوانید با صندلی‌ها بازی کنید. صفحه نمایش لمسی قابلیت پخش ویدئو چت و بازی‌های ویدئویی دارد و می‌تواند اطلاعاتی مثل فاصله شما تا مقصد را در اختیارتان بگذارد.

صندلی این خودرو دارای فناوری بسیار بالایی بوده و وقتی شما تحت فشار و استرس باشید به شما پیام می‌دهد.

تولیدکنندگان بخشهای موتوری از بخش تحقیقاتی مرکز Faurecia و دانشگاه استنفورد توانسته‌اند صندلی‌ای به نام **اکتیو ولنس طراحی کنند که قادر است ضربان قلب و میزان تنفس شما را اندازه گرفته تا به شما اطمینان**



کورش بزرگ نیا

ان الحیاء عقیده و الجهاد

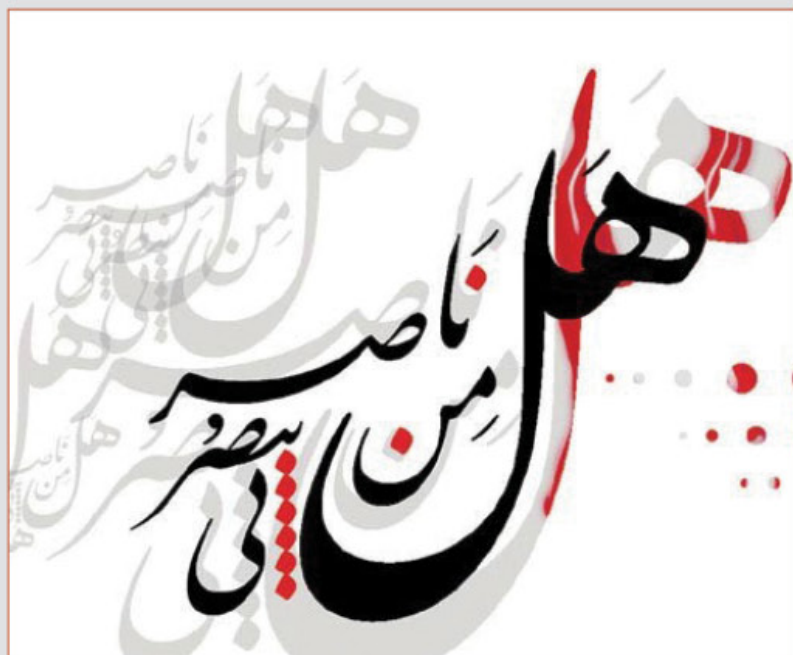
آری همانا زندگی جز باور و تلاش برای محقق کردن آن نیست و مرد اول این راه کسی جز حسین بن علی نیست. کسی که ثمره باور و تلاشش زنده ماندن اسلام را تضمین کرد. کسی که گفتمان از یاد رفته اسلام را پس از نیم قرن به جریانی دائم و پویا تبدیل نمود. چه ماجرای سنگینی دارد ماجرای حسین و چه آشناست این قصه برای ما، انگار ماهم در این چرخه زمان با کاروان حسین هم سفر شده ایم. اما آیا ما از جمله ۷۲ نفریم یا ۱۸۰۰۰ نفر یا بدتر در خیل کسانی هستیم که بی تفاوت و با سهل انگاری تمام حتی نامه دعوت هم ندادیم. وای از دسته دوم و سوم. دسته دوم محکوم به بی وفایی و سست عنصری و دسته سوم محکوم به بی بصیرتی و سازش و ظلم پذیری. اما دسته اول سردم دار آزادی و شجاعت و ولایت پذیری و بصیرت و وفایت و چه خوب گروهیست.

هل من ناصر ینصرنی

می شنوی امروز هم این ندا به گوش می رسد امروز هم صفوف استکبار یزدیدیان در حال

می دانند آیا عاقبت آنان که با یزید دست دادند را از خاطر بردند. ان الحسین سفینه النجاة و مصباح الهدی باز هم راه و گفتمان و عقیده حسین است که گره گشا خواهد بود. در دریای پر تلاطم امروز باز هم کشتی حسین نجات بخش است اما بلیط ورود به این کشتی روحیه شهادت طلبی و ایثارگری و آزادی از اسارت های دنیایی است.

مرد این راه میدان هستیم؟ کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود گفتمان حسین وابسته صبر زینب بر مصائب است. که اگر رسانه ای چون زینب نبود امروز نامی از حسین نبود و این برای ما نیز الگویی است. چرا امروز ما رسانه حسین و گفتمان حسین نباشیم؟؟



تشکیل است و دیده می شوند سهل اندیشانی که به بهای دینار و جاه و مقام در سپاه وارد می شوند اما وعده حق خبر از پیروزی حسینیان می دهد و چه زیباست این جمله «چه بکشید و چه کشته شوید پیروزید». انتخاب با توست یا باید حسینی بود و یا یزیدی دسته سومی نیست.

کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا

امروز اینجا عاشورا و کربلایی دیگر است. اما جنگ، دیگر جنگ شمشیر و نیزه و زره نیست. امروز عقیده را می زند، امروز کاری می کنند که خود در را بر روی دشمن باز کنیم خود دست در دست دشمن نهیم. امروز ما را سرگرم خیالات و وهم و مجازیات کردند. امروز ما را با صفر و یک می شناسند. در این جنگ چگونه تاب خواهیم آورد؟؟!!

هیئات من الذلّة

وای از ذلت، وای از سازش با مستکبر که جز ذلت چیزی در بر ندارد و وای از آنان که به خیال واهی دست گذاشتن در دستان ظالم و مستکبر را راه رسیدن به سعادت دانستند و

معرفی کتاب

یوسف نجف پور

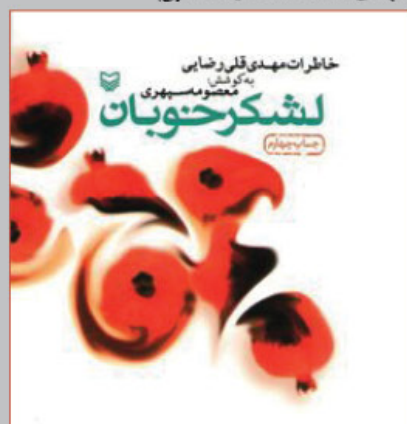
استاد و خدمت کار

این کتاب که به عقیده بعضی از شاهکارهای ادبیات معاصر است، یک داستان ژاپنی است که حول محور سه شخصیت جریان میابد. شخصیت استاد که یک نابغه ریاضیات است ولی متأسفانه حافظه کوتاه مدت خود را از دست داده است زن کارگری را به خدمت میگیرد. این زن فرزند پسری دارد که در داستان همراه او میشود و در کنار هم صحنه های عاطفی زیبایی را خلق میکنند. این داستان که نویسنده آن (یوکو اوگاوا) است توسط خانم ها پروانه و آسیه عزیزی ترجمه شده.



لشکر خوبان

کتاب لشکر خوبان که خاطرات مهدیقلی رضایی است با قلم خانم (معصومه سپهری) به رشته تحریر درآمده. در توضیح این اثر همین بس که مقام معظم رهبری در حاشیه یکی از دیدارهای شان بفرمایند: «این کتاب «لشکر خوبان» پر است از اعجاب و عظمت ناگفته ی رزمندگان غواص و اطلاعات عملیات جنگ. در ایامی که این کتاب را می خواندم بارها و بارها متأثر شدم». بانو معصومه سپهری در مقطع دکتری رشته فلسفه تحصیل میکنند همسر جانباز قطع نخاع و مادر یک فرزند هستند نیز هستند. او میگوید عزت یافتن کتاب بخاطر مظلومیت غربی است که شهادت اطلاعات عملیات دارن)



یک نمایشنامه

(تنسی ویلیامز) با هنر نمایشی در نگارش نمایشنامه (تراموایی به نام هورس) تحسین منتقدان آمریکایی را برانگیخت تا عنوان بهترین نمایشنامه قرن را دریافت کند. این داستان که توسط (آراز باسقیان) ترجمه شده حکایت خودنمایی بی نتیجه زنی با شخصیت تو خالی را بیان میکند که تلاش دارد با ظاهرسازی توجه سایرین را به خود جلب کند. نویسنده تلاش دارد شخصیت واقعی بعضی انسان ها را که از پشت ظاهر پوشالی آنها بیرون میزند را در شخصیت (بلانش دبوآ) به تصویر بکشد.



شعر

سلام ای گل رویت دَم مسیحایی!
چرا حوالیِ دنیای ما نمی آیی؟!
کنار پنجره هایی که رو به پاییزند
و بی قرار تو از هر قرار لبریزند
کنار این همه تقویمهای رد کرده
سراغ نسل غریبی که خوب و بد کرده
نمی شود که نگویم نمی شود آقا
دلم گرفته از این روزهای بد آقا
دلم گرفته از این واژه ها که پر دردند
و دستهای زُمختی که ساکت و سردند
کدام کوچه تو را ازدحام خواهد کرد؟!
کدام جاده به پایت قیام خواهد کرد?!

نیامدی و چه بی وقفه پیرمان کردی
نیامدی و به غربت اسیرمان کردی
نیامدی و هنوز انتظار دلگیر است
بدون دین رویت بهار دلگیر است
کسی که مانده در اندوه راه می داند
که جاده های بدون سوار دلگیر است
چقدر جمعه شد وهی نیامدی آقا
چقدر غربت این روزگار دلگیر است
چقدر بی تو شب و روز بی هدف داریم
چقدر جان به لب آمده به کف داریم
کجاست شانه ی مهرت دلم گرفته بیا
به این جهان مه آلود غم گرفته بیا
بیا و پنجره ها را به نور برگردان
به روزهای پر از شوق و شور برگردان

زهرنا نعمتی

« یک شبی مجنون نمازش را شکست
با وضو در پای « اینترنت
نشست

عشق لیلی مست مست کرده بود
شب نشین و نت پرستش کرده بود
کیش آتش بود از هر حیث، کوک
رفت با فیلتر شکن در « فیس بوک »
تا که سرویس چش را باز کرد
خواند لیلی را و « چت » آغاز کرد
گفت: ای سیمین تن باری! سلام!
ای کمان بروی چشم آبی! سلام!
ای دلیل بی سر و سامانی!م!

دلبر دُرذانه و سامانی!م!
می شود آیا مرا « همسر » شوی؟
همدم و همراه و هم بستر شوی؟
گفت لیلی: گرچه خوارم می کنی
حرف های زشت، بارم می کنی
لیک باید راز من را بشنوی!
بعد آن بی هیچ فرمایش، زوی
گول خوردی، بنده دختر نیست!
گوش کن تا گویم اینک کیستم:
نیستم لیلی و نامم جاسم است
دائماً بیکارم و گوشه ی دست
چون فرزند من نمیشد دختری
گفت با من از خودم بی مَنج تری:

گر شوی دختر، تو را « اد » می کنند
صفحه ها را « لایک بی حد »

می کنند
گفت مجنون: خاک عالم بر سرت!
ای حرامست باد، شیر مادرت!
گرچه می کردم دعا، یارم شوی
همسر دلخواه و دلدارم شوی
می کنم امشب دعاهایی دگر:
« داغ دل بینی! زنی جز جگر! »

محمدحسن صادقی



یوسف نجف پور

جنايات يك ذهن بیمار

را از پشت سرش شنید صدایی که همگام با او میامد، صدایی تق تق مانند مثل کوبیدن چیزی گرد بر زمین ولی ریتم آن مثل راه رفتن بود اما چه کسی با پاهای گرد دنبال اوست، جرات نمیکرد پشت سرش را نگاه کند صدا به او نزدیک تر میشد کوله پشتی اش را محکم گرفت آب دهانش را قورت داد و گام هایش را تندتر کرد اما انگار صدا سریعتر از او بود نفس هایش به شماره افتاد گوشه های او را تیز کرد صدا در دود قدمی او بود تمام قدرتش را جمع کرد و مثل تیر از شصت در رفته شروع به دویدن کرد چند قدمی دور شد که بند کفشش زیرپایش گیر کرد ، پدرش همیشه او را بخاطر بندهای کفش کتانی اش که معمولاً باز بودند و روی زمین کشیده میشدند سرزنش میکرد، برخورد محکم صورتش با جدول او را از این فکر بیرون آورد میخواست خود را جمع و جور کند ولی دیر شده بود صدا پشت سرش بود دستهایش قدرت بلند کردن بدنش را نداشتند اطراف را نگاه کرد هیچ کس نبود تا کمکش کند صدا درست بغل گوشش رسید سعی کرد از زیر چشم صاحب صدا را ببیند یک جفت پای سیاه رنگ جلوی چشمانش ظاهر شدند درحالی که آب دهانش زمین را خیس کرده بود چشمان لرزانش را به زحمت بالا کشید پیکره ای قرمز بالای آن پاها بود نمیتوانست چهره اش را ببیند از ترس خشکش زده بود صاحب پاها شروع کرد به خم شدن رضا صورتش را که از ترس سفید شده بود با نا امیدی بر روی زمین گذاشت دستی با ناخن های قرمز که ظاهراً از آن صاحب پاها بود در مقابل دیدگان بی رمق رضا روی زمین قرار گرفت و ناگهان چهره ظریف دخترکی درمقابل چشمانش شکل گرفت و پرسید: حالت خوبه آقا؟

رضا: بله خوبم

دختر: فکر کردم مردی، میتونی بلند بشی؟

رضا از جا بلند شد و خودش را تکاند و به دخترکی که با مانتوی قرمز و چکمه های مشکی پاشنه ده سانتی و ناخن های لاک زده قرمز جلویش ایستاده بود نگاه کرد و گفت: داشتم میدویدم که برسم به کلاس خوردم زمین.

دخترک خنده ای کرد و از جیبش دستمال پارچه ای را که روی آن گل سرخی گلدوزی شده بود را به او داد و گفت: بیا خون لبتو پاک کن. لازم نیست خودکشی کنی هنوز یک ربع تا شروع کلاس مونده

رضا که خیس آب و عرق بود با لباس های خاکی و دستمالی در دست در حالی که صدای تق تق روح او را نوازش میداد دور شدن آن پاهای مشکی را نظاره میکرد.

ادامه دارد.....

بود او دوان دوان خود را به آن رساند و سوار شد نفس راحتی کشید و با آستینش عرق پیشانی اش را پاک کرد. با نگاهش اتوبوس را بررسی کرد یک صندلی تک خاکستری رنگ کنار پنجره خالی بود، آنجا نشست نور خورشید چشمش را آزار میداد پرده را کشید و سرش را به شیشه تکیه داد. از بین پرده مرد جوانی را دید که دستهایش را جلوی کت مشکی اش گرفته بود و آنها را به هم قفل کرده بود و به او خیره شده بود اتوبوس حرکت کرد و رضا از دیدرس آن مرد دور شد. هدفون را از جیب کنار کوله پشتی اش درآورد و آهنگ مورد علاقه اش را پخش کرد. نمیدانست آهنگ به چه زبانی است شاید انگلیسی شاید هم آلمانی برایش مهم نبود، شاید حتی از آن خوشش هم نمیامد فقط ریتم آهنگ برایش جالب بود. یاد جشن تولدش که سه ماه پیش بود افتاد. پدرش اجازه نداد آهنگ مورد علاقه اش را پخش کند چون دامادشان از این جور آهنگ ها خوشش نمیامد. به هر حال او مهندس بود و سوگولی خانواده، همه چیز باید بر وفق مراد او میبود. موقع کادو دادن زن عمویش به او یک دیس شیرینی خوری کادو داده بود، دلش میخواست همانجا دیس را به دیوار بکوبد. اما بدتر از همه وقتی بود که پدرش به او یک ساعت مچی کادو داد و گفت: آقا دکتر خونه ما باید به ساعت شیک داشته باشه، ولی او هیچوقت نمیخواست دکتر شود از دکترها متنفر بود یکبار وقتی بچه بود دست دکتر دندان پزشکش را گاز گرفته بود. در خاطراتش غرق شده بود که متوجه شده به دانشگاه رسیده. از جا پرید و از اتوبوس پیاده شد. اتوبوس حرکت کرد و دود شدیدی به جا گذاشت. رضا همچنان که از صحنه دور میشد صدای نفرین های پیرزنی را که از دود اتوبوس به سرفه افتاده بود را میشنید. چند صد متری باید پیاده میرفت تا به دانشگاه برسد. اطراف دانشگاه خالی از هرگونه خانه بود. کلاغ های سیاه بالی که در آن حوالی میپریدند او را به یاد آن مرد کت سیاه انداخت. چشم های مرموزی داشت انگار رضا را برای صدها سال است که میشناسد ولی رضا چهره او را به یاد نمیآورد تنها چیزی که توجهش را جلب کرد نگاه خیره او بود انگار که خون در رگهایش جاری نبود چشمان سرد خاکستری رنگ او در میان چهره سفید و خالی از احساس خشک شده بودند و مثل یک مرد مودب دستهایش را درجلو خود گرفته بود ولی نکته عجیب کراواتی بود که بر روی پیرهن سفیدش خودنمایی میکرد. هیچکس برای قدم زدن کراوات نمیبندد. دستاش را به هم فشرد و سعی کرد تا افکار منفی را از ذهنش بیرون کند که صدای پای

حدود

یک ماهی
از قبولی کنکور
میگذشت و رضا
همان رشته ای
که دوست داشت را
قبول شده بود و کارهای
ثبت نام هم به خوبی انجام
شده بود و حالا روز اولی بود که
میخواست بره دانشگاه. ساعت مایلشو تنظیم
کرده بود و صبح هم به موقع بلند شد تا
دیر نرسه. پدرش که باید میرفت سرکار طبق
معمول همیشه میز صبحانه رو منظم چیده بود
و از پشت عینک ظریفش با تعجب رضای
سحر خیز رو زیر نظر گرفته بود. از رشته ای
که پسرش انتخاب کرده بود چندان راضی
نبود ولی به روی خودش هم نمیآورد. لیوان
شیر را پایین آورد و جواب سلام رضا را داد و
پرسید: صبحونه میخوری؟

رضا: نه، دیرم میشه

پدر چیزی را زیر لب زمزمه کرد که رضا
درست نشنید صورتش را شست و به اتاقش
رفت در حال برداشتن حوله بود که صدای
بسته شدن در ورودی خانه به گوشش رسید.
با پیرهنی که دکمه هایش تا نیمه بسته بود
از اتاق خارج شد. پدر طوری میز را تمیز کرده
بود که گویی هیچکس قبلاً از آن استفاده
نکرده بوده. ظرفهای مربا و لیوانی تمیز به
ترتیب کنارهم چیده شده بودند طوری که
گویا انتظار او را میکشیدند. رضا نگاهی به
ساعتش انداخت، وقتی برای خوردن صبحانه
نمانده بود لبش را گاز گرفت و لباسهایش را
مرتب کرد. در را باز کرد و آماده رفتن شد
که ناگهان بی اختیار ایستاد. شاید متظر
مادرش بود تا برایش دعای خیر کند اما
یادآوری اینکه مادرش چند روزی برای مراقبت
از خواهرش که حامله بود رفته بود او را از خانه
بیرون راند. سرش را بالاگرد و نگاهی به قاب
"وان یکاد" سردر خانه انداخت و در را به هم
کوبید. کوچه خالی و بی سر صدا بود. باد
سرد پاییزی پوستش را سوزاند، دستاش را در
جیبش کرد و به سمت انتهایی کوچه حرکت
کرد که صدایی از پشت سرش شنید گویا
کسی او را صدا زد برگشت ولی چیزی ندید.
شاید خیالاتی شده بود راهش را ادامه داد. به
سر خیابان که رسید اتوبوس در حال حرکت

ستون توتوتا زانی

سلااااااام به همه !

این جا قراره سندش بخوره به نام مخاطبا هون !!!!!!! بلهههههه
دروسته قراره بشه برای تو که دست به نوشتنت خوبه ! یا
تویی که عکسات لایک خورش بالاست ! یا تویی که سرت
درد میکنه برای نقی زدن !! برای همه ی کسانی که عاشق ان
! همه جوونای باحال ! همه ی دانشجو های خیااااااام و والبته
اساتید و مسولین گرامی و ارجمندمون که مارو از تجربه
هاشون بهره مند خواهند کرد ...
برای ارتباط با ما و رسوندن مطالبتون پل های ارتباطی ما رو
فراموش نکنین

ماہنامہ جادہ خاکی // صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه خيام // مدير مسئول: احمد راستين // سردبير: سجاد تبسمي // صفحه آرايي: امين جواششير // پل هاي ارتباطي: ايميل jadekhaki.kh@gmail.com، اينستا گرام [jadekhaki.kh](https://www.instagram.com/jadekhaki.kh)، کانال تلگرام <https://t.me/jadekhaki.kh> // با تشكر از سيد سجاد پنهان، علي مسلمان، علي يوسفی